

# ویل دورانت در ایران

مسعود جوادیان

## اشاره

«دو زندگی نامه»، نام کتابی خواندنی و آموزنده از مورخ نامدار **ویل دورانت** و همسرش **اریل دورانت** است، کتابی که در واقع شرح و چگونگی تدوین تاریخ عظیم ویل دورانت براساس خاطرات این زوج است. کتاب، روش نگارش تازه‌ای دارد. در هر موضوعی نخست اریل دورانت موضوعی را شرح می‌دهد و به جایی می‌رسد و ادامه ماجرا را به قلم شوهر می‌سپارد. این کتاب حاوی مطالب و اطلاعات ریز و درشت فراوانی است که شرح و توصیف آن خارج از این مقال است. در ضمن مطالعه کتاب، به آنجا رسیدیم که ویل دورانت سفر خود به ایران را طی نامه‌ای به همسرش شرح می‌دهد و حیقم آمد آن را در معرض مطالعه همکاران قرار ندهم. ضمناً سال ۱۹۴۸ برابر سال ۱۳۲۷ شمسی است، یعنی یک سال قبل از کودتای ۲۸ مرداد و در اوج مبارزات ملی شدن صنعت نفت.

**کلیدواژه‌ها:** ویل دورانت، اریل دورانت، دو زندگی نامه

حیرت و شگفتی شده‌ام. باید ساعت ۹/۴۵ صبح هتل را ترک کنم (حالا ۹/۳۸ است) تا با دکتر گرنی به موزه مردم‌شناسی بروم؛ پس از آن در جلسه مجلس ایران شرکت کنم و بعد در ضیافت ناهاری که وزیر آموزش و پرورش ترتیب داده حضور به هم رسانم. دیروز از مدرسه هنرها و صنایع مستظرفه ایران بازدید کردم، بعد به مسجد سپهسالار رفتم و در کلاس فلسفه آنجا حاضر شدم؛ آنگاه روانه کاخ گلستان شدم و از کتابخانه نسخه‌های خطی مذهب آن که شهرت عالمگیر دارد دیدن کردم؛ بعد از ظهر از مجموعه جواهرات سلطنتی بازدید کردم.

در ساعت شش در مهمانی حضور یافتم و درباره «ایران در تاریخ تمدن» ۲۰ دقیقه سخنرانی کردم. دکتر صدیق مرا به مهمانان معرفی کرد و گفت که تا چه اندازه از خواندن کتاب «تاریخ فلسفه» لذت برده است و از این قبیل حرف‌ها. سخنرانی خوب پیش رفت و پسر نخست‌وزیر سابق آن را به فارسی ترجمه کرد. دکتر صدیق چنان خوشش آمد که بلافاصله دستور ترجمه «تاریخ تمدن» را به فارسی داد. همچنین به اصفهان و شیراز تلگراف زد تا از من در سفر چهار روزه‌ام به آن دو شهر در مقام مهمان افتخاری پذیرایی کنند...

هیئت نمایندگی محققان ایرانی برای استقبال به فرودگاه آمدند و مرا در عرض چند دقیقه از تشریفات گمرک گذرنامه، و سایر کارهای پرمشقت خلاص کردند. دکتر عیسی صدیق، سرپرست هیئت نمایندگی، مردی محترم است. یک نگاه به موه‌های سپید او کافی بود تا همه کارکنان فرودگاه با عجله گذرنامه‌ام را به خودم برگردانند و اجازه دهند چمدان‌هایم بدون بازبینی رد شود. او قبلاً رئیس دانشگاه و پس از آن وزیر آموزش و پرورش بود. یکی از مقامات وزارت کشور، دکتر ف. ت. گرنی وابسته سفارت آمریکا، مدیران دو موزه، و دو عضو وزارت آموزش و پرورش همراهش بودند...

در اینجا هر کس هر کاری از دستش برآید انجام می‌دهد تا همه چیز را برایم دلپذیر کنند. یکی با ماشین دولتی مرا برای گردش در شهر می‌برد، سفارت آمریکا روز سه‌شنبه برای ناهار و چهارشنبه برای شام دعوت می‌کند. کاش تو هم در این اعزاز و اکرام‌ها و البته محنت و سختی‌ها شریک بودی... (۱۹۴۸/۴/۲۲) مرا ببخش که گذارم دور روز بگذرد بی آنکه به تو نامه‌ای بنویسم. این دو روزه هم‌هانش از این موزه به آن موزه دویده‌ام و از دیدن مجموعه غنی هنرهای تزئینی زیبا و باور نکردنی آن‌ها غرق



ویل و آریل دورانت

# دو زندگینامه

سرگذشت و روزگار مؤلفان

ترجمه  
هرمن عبدالنهی

تازه از ضیافت ناهاری که دکتر علی اکبر سیاسی، وزیر آموزش و پرورش، ترتیب داده بود، برگشته‌ام... عملاً تمام اعضای هیئت دولت و دکتر حکیمی، نخست‌وزیر، چند تن از استادان، و برخی از اعضای سفارت در این ضیافت حضور داشتند. دکتر سیاسی سخنرانی مشعشعی به زبان انگلیسی ایراد کرد و من نیز با سخنانی بالبداهه پاسخ دادم. دکتر صدیق از بداهه‌گویی من نیز خوشش آمد.

اکنون روز از چرخش خود باز ایستاده و من سرم را بر بالین می‌گذارم تا بخواهم با این آرزو که کاش می‌توانستم تو را با سحری معجزه‌آسا از فراز دریاها و بیابان‌ها به اینجا بکشانم و تو را در دیدنی‌های سهمیم کنم. اصفهان، (۱۹۴۸/۴/۲۴)

ای کاش تو هم با من بودی تا از زیبایی خیره‌کننده بناهایی که چهارصدسال پیش در زمانی ساخته شد که اصفهان پایتخت ایران بود شگفت‌زده و حیران می‌شدی. چیزی از آن ثروت و مکتب قدیمی به‌صورت دلکش‌ترین خیابانی که در شرق میانه دیده‌ام به‌جا مانده و آن چهارباغ است - خیابانی وسیع که حدود پنج کیلومتر طول دارد با دو جاده [خیابان] آسفالت و دو جاده [گذرگاه] شوسه - یکی برای دوچرخه‌ها (که اینجا فراوان به چشم می‌خورد) یکی هم برای تفرج‌کنندگان. فرسنگ‌ها بازار و مغازه‌های کوچک که در آن‌ها بزرگ و کوچک در صنایع دستی قدیمی کار می‌کنند و دستاوردهایشان را عرضه می‌دارند...

در میان فقر عمومی چهار مسجد عظیم و با شکوه سر برافراشته است، سردرهای کاشیکاری رنگارنگشان، مناره‌هایشان، گذرگاه‌های طاقدارشان، و گنبد‌هایشان در پرتو خورشید می‌درخشند. شاهکار اینجا مسجد شاه است. سردر شکوهمندی را مجسم کن (مثل کاردی که به پیوست این نامه است). که به حیاط باز و بزرگی با یک حوض در وسط منتهی می‌شود؛ در هر طرف حیاط چهار سردر شکوهمند قرار دارد، دو برابر بلندتر و پهن‌تر از (کارت) پیوست، همه پوشیده از کاشی - که اغلب آن‌ها قطعات کوچک کاشی موزائیک هستند [کاشی معرق] که در آن کار گذاشته شده‌اند - با رنگ‌های شکوهمند و طرح‌های زیبایی از گل‌ها، یا اسلیم‌ها، یا خط کوفی - با الفبای عربی سفید در زمینه آبی؛ نمای گسترده‌ای که زیباترین

کاشی‌کاری در تاریخ بشری است. هر یک از سردرهای شکوهمند به صحنی منتهی می‌شود که داخل آن نیز با کاشی‌هایی در ده دوازده رنگ و طرح‌های پیچیده پوشیده شده است. بالای یکی از محراب‌ها گنبدی برافراشته چنان شکوهمند که آن را زیباترین گنبد در ایران می‌شمردند - به نظر دکتر پوپ این زیباترین گنبد در جهان است. سطح آن نیز پوشیده از کاشی‌های معرق است که با استادانه‌ترین طرح‌ها تزیین شده است. این گنبد مسجد شاه بر شهر مشرف است و از فرسنگ‌ها دور از شهر پیداست. من به ایران آمدم تا ببینم آیا این مسجد - بنا به ادعای دکتر پوپ - زیباتر از کلیسای شارتر است. ...

روز بیست‌ودوم در مجلس حاضر شدم و بسیاری از سران آن را ملاقات کردم. دیشب در تهران سفارت مرا به ضیافت شامی دعوت کرد که در آن بار دیگر فرصت کردم رهبران مجلس را ببینم. در اینجا بسیاری از رهبران سیاسی درجه‌دکتر دارند. البته میان سناتورهای ما هم به همین نسبت مردان



**در اصفهان چهار مسجد  
عظیم و باشکوه  
سربرافراشته است،  
سردرهای کاشیکاری  
رنگارنگشان،  
مناره‌هایشان، گذرگاه‌های  
طاقدارشان، و  
کنیده‌هایشان در پرتو  
خورشید می‌درخشند**



تحصیل کرده و قابل پیدا می‌شود...

در اینجا (اصفهان) وزیر آموزش و پرورش برای دیدن آثار تاریخی و دیدنی‌ها و هر کار دیگری که داشته باشم ماشین و راننده‌ی مجانی در اختیارم گذاشته و بنابراین به خوبی از من پذیرایی کرده‌اند و تمامی آنچه دکتر پوپ وعده داده بود تمام و کمال انجام گرفته است. تهران، (۱۹۴۸/۴/۲۸)

کارم در اینجا به خوبی به پایان آمده است و به قدر کافی احساس و مطلب گرد آورده‌ام و در عرض سه روز اینجا را به قصد قاهره ترک خواهیم گفت...

بگذار ماجراهای بعد از دیدار از اصفهان را برای ت بازگو کنم. گفته بودم که قرار است به جای اینکه با سواری دربست (که کرایه‌اش ۳۵۰۰ ریال یا ۵۲ دلار و ۵۰ سنت بود) به شیراز (در فاصله ۴۵۰ کیلومتری) بروم با اتوبوس می‌روم (که کرایه‌اش ۱۸۵ ریال یا ۲ دلار و ۷۰ سنت می‌شد). هیچ هواپیمایی در دسترس نبود. بالاخره با اتوبوس سفر کردم اما تقریباً نیمه‌جان شدم. وقتی اتوبوس به اصفهان رسید پر از مسافر شیراز بود، به جز چهار صندلی در قسمت عقب که درست روی تاپرهای ماشین قرار داشت جا نبود. ناچار یکی از آن صندلی‌های عقب را انتخاب کردم. هر چند می‌دانستم جاده ناهموار است و پر از دست‌اندازهای هولناک.

وقتی، سرانجام پس از سفر سرگیجه‌آور در بیابان‌ها و کوهستان‌ها، در ساعت ۴ بعدازظهر ستون‌های شکوهمند تخت جمشید در منظر نگاهمان قرار گرفت، حالم خوب شد. در آنجا، چنان‌که می‌دانی، داریوش و خشایارشا ۵۰ سال قبل از میلاد کاخ سلطنتی ساخته‌اند. دکتر ششم سرپرست هیئت باستان‌شناسی تخت جمشید، گفت که به او دستور داده‌اند که از من به‌عنوان میهمان دولت پذیرایی کند و از دکتر حافظی هم دعوت کرد که همراه من بماند. اتوبوس به راهش ادامه داد، ما غبار راه از دست و صورتان شستیم و با عجله به طرف موزه تخت جمشید راه افتادیم. سپس حدود دو ساعت در میان خرابه‌های تخت جمشید پرسه زدیم - تالار داریوش، تالار صد ستون خشایارشا، تالار اردشیر، و غیره. کتیبه‌های زیبای میخی را روی سنگ مرمر دیدیم که ۲۴۰۰ سال قدمت داشت و نیز نقوش

برجسته با شکوه را. شامی دلپذیر. آنگاه خواب.

روز بیست و هفتم، ساعت ۶ صبح، دکتر ششم از جاده هولناکی به مسافت هشتاد کیلومتر ما را به شیراز رساند. این شهر درست همان‌طور بود که مشاهیر درباره‌اش می‌گویند: در کمال زیبایی همچون کالیفرنیا خودمان در میان تپه‌ها قرار گرفته است؛ پر از باغ و باغچه، گل‌های سرخ، عمر خیامی، و منزلگاه بزرگ‌ترین شاعران ایران. ما از مسجد شیراز که با کاشی‌های رنگارنگ گل آذینش تشعشع خیره‌کننده‌ای داشت، و آرامگاه سعدی و حافظ دیدار کردیم. یکی از شعرهای سعدی روی طاق آرامگاهش نقش شده بود.

الای که بر خاک ما بگذری

به خاک عزیزان که یادآوری

که گر خاک شد سعدی او را چه غم

که در زندگی خاک بوده ست هم

به بیچارگی تن فرا خاک داد

و گر گرد عالم بر آمد چو باد

بسی بر نیاید که خاکش خورد

دگر باره بادش به عالم برد

مگر تا گلستان معنی شکفت

برو هیچ بلبل چنین خوش نگفت

عجب گر بمیرد چنین بلبلی

که بر استخوانش نروید گلی

دکتر حافظی در این بازدید با فروتنی دلنشینی رفتار کرد و چند عکس از ما بر سر آرامگاه گرفت. شام در خانه دکتر قربان بودیم و شب را در مهمانخانه شیراز. امروز ۶ صبح با هواپیمایی از میان چاه‌های هوایی و از فراز هزاران کوه به تهران پرواز کردم. دکتر گرنی از سفارت آمریکا در فرودگاه به استقبال آمد و به من خبر داد که قرار است جمعه شام را با جولین هاکسلی صرف کنم. یکشنبه ۷ صبح به سوی قاهره پرواز می‌کنم.<sup>۱</sup>

پی‌نوشت

۱. ویل و آریل دورانت؛ دو زندگی‌نامه، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی ۱۳۷۲، صص ۳-۴ - ۳۰۱.